

انسان ، وجودِ افزاینده، یا آتشِ خودِ افروز است
زندگی درگیتی ، « سود » هست
 زندگی درگیتی ، « آ-سودن » است
 زندگی درگیتی ، افزودن (او-سودن) است
 زندگی بیهوده ، زندگی « بی-سود » است

سلامت ، در اقلیمِ « آسودگی » است
کزین بگذری ، جمله بیهودگیست
 نظامی

« سود » ، پدیده ای نیست که معیار در گستره بازرگانی و اقتصاد باشد. بلکه « سود » در فرهنگ ایران ، اصطلاحیست که با « اصالت زندگی انسان بطور کلی » کاربرد . نیروی خود افزائی (اف+سودن) و خود گستری (گستاخی) بُن و طبیعت انسان ، « سود » خوانده میشود است . بُن یا فطرت یا بیخ انسان ، « ارتا » ، آتشِ افزاینده یا « بلند سود » میباشد .
 زندگی انسان، سود است . زندگی در گیتی و گیتی ، سود است . اصل پیدایش جهان هستی ، سود است . « یقین و اطمینان ، از این سودِ زندگی » است که در برابر همه اضطرابات و بیقراریها ، « آ-سوده » است . بی درک نیرومندانسان از « سود ، که روندِ افزودن زندگیش » هست ، زندگی « بیهوده » است . این سود، به خودی خود و از خود، حقیقت و معنا و غایت است . این فلسفه زندگی ، بنیاد فرهنگ ایران بوده است . اکنون میپرسیم که

چگونه این فلسفه ، تیره و تاریک و فراموش ساخته شده و فلسفه وارونه آن، در آگاهی مردم ، جایگزینش شده است . چگونه شد که خیام ، درست برضد این یقین سرود که :

وز آمدنم نبود گردون را سود

وز رفتن من، جلال و جاهش ، نفزود

وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود

کاین آمدن و رفتنم ، از بهر چه بود ؟

طرح این پرسش که « پیدایش انسان ، برای رسیدن به چه غایتی و سودی میباشد و چه معنایی دارد ، به خودی خود ، نشان آنست که فلسفه بنیادی زندگی انسان ، نه تنها فراموش، بلکه واژگونه ساخته شده است . انسان، دیگر به خودش اطمینان ندارد . انسان در هستتی اش، «آسوده» نیست و « بی سود = بیهوده» شده است .

خیام میدانست که انسان ، تخمیست که در زمین، کاشته شده است و تخم ، اصل افزودن ، یا « خود افزائی » و طبعا خود « سود» هست . و درک این که انسان ، در اثر همین تخم بودن ، از خود میافزاید ، از خود به حرکت میآید، از خود ، جان می بخشد، و خود ، ابداع و ابتکار و آغاز میکند ، برترین سود ، یعنی « یقین از قائم به ذات خود بودن » یا « آسودگی » است ، پس چرا از این نومید است که برای جهان و تاریخ و جامعه ، سودی ندارد و « بیهوده ، غم میخورد»

دهقان قضا ، بسی چو ما کشت و درود

غم خوردن بیهوده ، نمیدارد سود

پرکن قدح می ، به کفم درنه زود

تا با ز خورم ، که بودنیها ، همه بود

بودنیها همه بود ، یعنی آنچه سرنوشت معین کرده است ، نمیتوان دگرگونه ساخت . چه شد که خیام ، معنای اصلی « سود » را

فراموش کرده است . چه شد که ما، معنای «سود» و با آن، فلسفه زندگی خود، وسکون و « اطمینان رسیدن به مطلوب»، و ناترسی از غم و دشواریها را که « آسودگی هستی ما » درگیتی است فراموش کرده ایم ؟

چرا همیشه بجای « سودآوری و شادی افزائی و نیکی افزائی » ، دنبال سود یابی از دیگران و از جامعه و از تاریخ و ازگیتی میدویم ، و از کوچکترین اضطراب و پریشانی ، آسودگی خود را از دست میدهیم . و آسودگی را به غلط ، این میدانیم که بی آنکه « جانفزا » باشیم ، خود در خلوت تنهائی خود ، آسوده باشیم . آسوده بودن ، درگرو « جانفزا بودن » در گیتی هست .

این چرخش معنای « سود » در زندگی کیخسرو، در شاهنامه نمودار میشود، و در آموزه زرتشت ، عبارت روشن خود را می یابد . اصطلاح « سود » ، ترک و طرد نمیشود ، بلکه معنای آن صد و هشتاد درجه ، تغییر سو و راستا داده میشود . اهورامزدا ی زرتشت ، « آنچه را در فرهنگ ایران ، قائم به ذات » بود و چون قائم به ذات بود، سود خوانده میشد ، « آفرید » . چگونه میتوان آنچه قائم به ذات (از خود) هست ، آفرید ! آفریدن چیزی یا خلق کردن چیزی ، به معنای آنست که آن چیز، از خود نیست ، قائم به ذات نیست ، بلکه قائم به خواست و بینش آفریننده و خالق هست . « این از خود بودن ، از خود افزودن ، از خود، آفریدن » که افزودن باشد ، « سود » خوانده میشود .

سود، معنا و حقیقت و هدف است . با آفریده شدن از اهورا مزدا ی زرتشت ، انسان و وهستی و گیتی ، ناگهان ، « بیهوده = بی سوده = بی معنا و بی حقیقت و بی هدف » میشود . از این پس هست که اهورامزدا، باید با روشنائیش ، معنا و حقیقت و غایت به انسان و به هستی و گیتی بدهد و بتابد . همه گیتی و جهان هستی ، تهی از معنا و حقیقت و غایت میشوند . درگزیده های زاد اسپرم

بخش سوم ، پاره 78 میآید که اهورامزدا « آتش افزونی را خود درگرودمان بیافرید » .

آتش افزونی در گرو دمان = آتش بلندسود

اصالت درجان ودرانسان ودرگیتی، بر مفهوم « جفتی » بنا شده بود . آفرینش، روند پیدایش از « تخم درزهدان » است . این یک تصویرکلی برای عبارت بندی « پیوند ، به کردار اصل آفریننده » هست . آتش ، با « تخم = نطفه » و با « نی = زهدان » ، اینهمانی داده میشود ، چون آتش، بیان جفت بودن تخم با زهدان یا نی بود ، و « نی » ، همان « گرو = گراو » است که معنای زهدان هم دارد . « گرو دمان = garo-demaana » که درمتون پهلوی ، به « بهشت علین » ترجمه میشود ، درهزوارش (یونکر) به معنای « شکم » است که زهدان باشد . « دمن » ، که پسوند « گرو + دمن » است ، به معنای خانه و جا ومسکن است . « گرو + دمن » ، به معنای « جایگاه نی » یا « نیستان » است . درایران، تصویرخدای هرچیزی، درآغاز، برمفهوم انبوه آن گونه چیز درپیوستگی آنها به هم (خوشه بودن) دریافته میشود . همه تخم ها یا آتش ها درپیوند باهم ، یک کانون ومجمرومنقل آتشد. وکانون ، همه زهدانها درپیوستگی باهمست که درخود ، همه حبه های آتش یا تخم هارا دارد . بُن آفرینش، گرودمان، یا کانونیست که همه حبه زغالها ، یا همه تخم ها درآنند . البته همین اندیشه باز درتصویر « ماه پُر » که « اقتران هلال ماه با خوشه پروین » باشد به گونه ای دیگر بازتابیده شده است . بُن جهان آفرینش ، پیوند تخم با زهدان یا « جفتی » است . چون آتش ، خودش 1-هم تخم ، و 2-هم « نی = زهدان » میباشد ، بیان این جفت آفرینی است .

این تصویر، نیازی به خدای آفریننده یا اهورامزداى زرتشت ندارد. این آتش، که اصل آفرینش جهان هستی، «آتش افزونیک» یا «آتش بلند سود»، یا دراصل *barazi savangha* خوانده میشود. شناخت این نامها، مارا با فلسفه ارتائی، خرمدینی آشنا میسازد.

«برزی = *barazi*» که به بلندی و علو و افراخته ترجمه میگردد دراصل همان « بردی » نی بوده است، و معنای « بالیدن و روئیدن به فراز» را داشته است. «البرز»، ال + برزه، خدای زایمان سربرافراخته و سربلند است که همان « نای به » نیزنامیده میشود. *sava* درسانسکریت، معانی خود را نگاه داشته است که همان واژه « ساوه » میباشد. *sava* دارای معانی

1- آنکه به جنبش میآورد 2- انگیزنده 3- جان دهنده یا جان فزا 4- آغازگرو مبدع و مبتکر میباشد.

پسوند *angha* دراصل *an-hva* بوده است (رجوع شود به یوستی) ، و دارای معانی « خود» ، ازخود و به خود ، و درهزارش به معنای « دین = مادینگی = اصل آبستنی » است. این واژه است که به شکل « سوت = سود » سبک شده است. « سوت » به احتمال قوی باید « ساو + ئوت » باشد، چون « ئوت یا ئودا » نیزکه درکردی به معنای « مادر» است و دراصل « ئوتوک = دوک = دوخ » همان نی و زهدان واصل آبستنی است (مانند مردوک = امر + ئوتوک = مر + دوخ = سیمرغ). پس « آتش برزه سونگ » به معنای تخم وزهدانی باهمست که اصل ازخود جنبان و جان فزا و آغازنده و مبدع است. ازاین رو، مفهوم « سود » ، این همانی دادن ، برو بچه و محصول ، با « پیوند یابی و جفتشوی = سودن، سفتن = عشق ورزی یا شخم زدن و کاشتن » است. جفتی و پیوند یابی یا « سودن » ، « سود » به معنای برو نتیجه و فایده و حاصل و بهره است. این آتش برزه

سونگ ، سپس « آتش بلند سود » یا « آتش افزونیک » خوانده میشود، و « افزودن» همان « او + سودن » است . اینست که اصطلاحات « سود » و « افزون » و « آسودن » و « بیهوده» که در اصل « بیسوتک » بوده است ، دارای معانی بسیار ژرف و گسترده در ادبیات ایران هستند.

انسان که چنین تخم آتشی است ، درخود، همان اصل ازخود جنبش دهنده، ازخود آغازنده و مبدع ، و انگیزنده ، و جان افزاینده « را می یابد . از اینرو، انسان، که سرچشمه یقین است ، آسوده است . « آسوده = آ + سوده » چنین آرامش و جمیت خاطر و راحتی و بی اضطرابی و اطمینان و یقین و سکون و فراغت و خوشی و ناترسی از خطرها و خاطر جمعی از رسیدن به آماج مییابد.

زنبرو و آسودگی ، اسب و مرد نیندیشد از روزگار نبرد آسودن ، پیدایش یقین و خرمی از بُن خویشتن ، در زیستن زندگی کردن در گیتی است که درست خيام ، احساس وارونه آن را دارد . آسودگی را در نیامدن به جهان ، در « نا زیستن » میداند.

چون حاصل آدمی در این شورستان
جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم دل ، آنکه زین جهان ، زود برفت
و « آسوده » کسی که ، خود نیامد به جهان

سودن = افزودن

سود، پدیده « جفتی = پیوندی » است. با پیوند یافتن هست که فایده و نتیجه و « رسیدن به هدف » و داد (= قانون) هست . در ذخیره خوارزمشاهی میآید که : « سودن ، مُهره ها و سنگها را می ساینند تا از حرارت سودن و گرمایش، آن آتش بجهد » .

«سودن» به معنای برداشتن دوشیرگی و ازاله بکارت هست که همخوابی باشد . بوسیدن به ویژه ، بوسیدن کتف یا دوش ، بیان رابطه پیوند وجفتی باهمست . ازاین رو اهریمن ، کتف ضحاک را میبوسد . « سودن » و « زائیدن » با هم وجفت هستند. اخگر که بُن آتش است متلازم سودن است . رسیدن به سود (به معنای هدف و نتیجه وبرومحصول ، یایجاد داد و نظم=اوستا=Artha=ارثا سانسکریت) فقط درپیوند جفتی یا یوغی ممکنست . داد(قانون و عدالت وحق=artha) ، سود artha=aretha هست .قانون و عدالت وحق ، اینهمانی با « سود» دارد . این اینهمانی چه معنایی دارد ؟ هنگامی انسانا باهم یاروانبازوهمبغ شدند ، نتیجه اش ، داد خواهد بود . زمانی میشود به سود رسید که باهم پیوند یافت وهماهنگ وهمبغ شد . اینها دورویه یک سکه وباهم جفت هستند .

اینست حافظ شیرازی، که هدفش «آسایش گیتی» است ، می داند که آسایش گیتی در شیوه پیوند یافتن با انسانهاست، با دشمن هم باید مدارا کرد ، نه جنگ وستیروپرخاش .

آسایش دوگیتی ، تفسیر این دو حرف است

با دوستان، مرّوت ، با دشمنان ، مدارا

مولوی نیز سود را در جفت شدن میجوید . تنها دنبال سود رفتن ، و تنها به فکر سود خود بودن، اجتماع وکیهان را از هم میپاشد.

چون دلت با من نباشد، همنشینی سود نیست

گرچه با من می نشینی، چون چینی ، سود نیست

جفت بودن تنها در کنار هم بودن ، و با دیگران نشستن نیست ، بلکه همدل و هماهنگ بودنست .

چونک در تن ، جان نباشد، صورتش را ذوق نیست

چون نباشد نان و نعمت ، صحن و سینی ، سود نیست

گر زمین از مشک و عنبر پر شود تا آسمان

چون نباشد آدمی را راه بینی، سود نیست
 این رابطه ، رابطه با خدا نیز هست. سود زندگی، درجفت بودن
 خدا و انسان ، حقیقت و انسان ، اصل و انسان باهمند .
 تو مرا جان و جهانی ، چه کنم جان و جهان را
 تو مرا گنج روانی ، چه کنم سود و زیانی
**اجتماع و جهان آرائی (= سیاست) برپایه اینهمانی « پیوند یا
 انبازی و جفتی» با « داد » قرارداد . از این رو هست که نخستین
 عنصر یا « ارتا » که بن همه جانها هست، هم به معنای « سود»
 هست ، و هم به معنای « داد و قانون » . ارتا یا رته ، گردونه
 دواسبه یا یوغیست که درهرجانی هست . از این رو، از انباز شدن
 (همآفرین شدن) افراد در اجتماع ، داد (قانون و حق و عدالت)
 پیدایش می یابد .**

« آسودن » ، برای هیچکسی به تنهایی ممکن نیست . آسودگی ،
 در باهم کوشیدن و همآفرینی و هماندیشی ممکن است . اینست که
 سعدی ، رابطه حکومت را با ملت ، رابطه بیخ درخت و تنه
 درخت میداند . حکومتگری که به فکر سود خویش و آسودگی
 خویش است ، ریشه خود (ملت) را از خود می برد .

رعیت چوبیخند و سلطان درخت

درخت ای پسر باشد از بیخ ، سخت

با فراموش شدن بنیاد این شیوه تفکر اجتماعی در فرهنگ اصیل
 ایران ، این اندیشه ها در دوره ساسانی (در شاهنامه) ، شکل
 نصیحت و پند و اندرز و وعظ پیدا میکند و دیگر از کارگذاری
 میافتد. وعظ و نصیحت و اندرزهای اخلاقی ، ته مانده شیوه
 اندیشگی بنیادی فرهنگی هستند . شیوه اندیشگی بنیادی فرهنگی
 ، فوران از خود جانشینان است که قابل تعویض با نصیحت و وعظ
 و پند و اندرز اخلاقی نیست . یک مشت موعظه های اخلاقی و
 دینی را نمیشود جانشین فرهنگی کرد که از جان خود ملت ،

زهیده وجوشیده است. با سرکوبی. فرهنگ « اینهمانی پیوند با سود » که استوار برشالوده « جفتی = یوغی » درجان انسانها بود ، هرکسی ، به فکر جستن سود خود و آسوده بودن خود، افتاد و فراموش کرد که به « سود و آسودگی و افزایش » ، میتوان فقط در « با هم جستن و با هم یافتن » رسید. اصطلاح «سود و افزودن و آسودن » ، فرهنگ یا کاریزی بود که از بن جانهای مردمان جوشیده بود .

درحالیکه همه را تب و سودای « خود آسوده بودن » و « خود، سود بردن » گرفته ، وعظهای زیبا و بلند اخلاقی که « خود آسوده بودن » ، مروت نیست ، درگوشهای کر، می پیچد و لی ناشنیده باز میگردد، و تبدیل به لق لُق زبانهای موءمنان و پیروان میشود .

کسیکه سعادت شخص خود را در بهشت میجوید، و این « خود پرستی برایش مقدس ساخته شده است » ، دیگر معنای « سود و آسودن و افزودن » را نمیتواند بفهمد . با مفاهیم بهشت و دوزخ ، « در فکر سود خود بودن و رفتن به بهشت » گرانیگاه زندگی انسان میشود، و اندیشه « انبازی و جفتی » که شادی، فقط باهم شاد بودنست ، حاشیه ای وزائده فرعی در نصیحت اخلاقی و وعظ دینی و امر به معروف میشود. سعدی ، در چنین محیطیست که میسراید :

چو در مردم آرام و قوت ندید خود آسوده بودن ، مروت ندید
 به احسانی آسوده کردن دلی به از الف رکعت به هر منزلی
 ندیدم به نزدیک رایم پسند من آسوده و دیگری پای بند
 خواست بهشت برای فرد خود ، بنام سود اعمال فردی خود،
 فروکوبی « ارتا » یا « نخستین عنصر یا آتش جان » است که
 بهشت و خوشه ، دو صفت جدا ناپذیر او از هم هستند . بهشت ارتا
 (اردیبهشت) از خوشه بودن ارتا (ارتاخوشت) جدا

ناپذیراست . جشن و شادی ، سودِ خوشه بودن انسانها و جانهاست. ارتا که «خوشت» یا «خوشه همه جانهاست» ، به معنای « بهشت یا جشن یا شادی همگی با همست » . خواستن سعادت یا شادی یا خوشی یا بهشت ، به کردار سود اعمال فردی خود ، نفی و طرد و سرکوبی خدا درخود ، یا ریشه کن کردنِ « اصل آفریننده اجتماع » درخود هست . ازاین پس فردی بوجود میاید که منکر « جانان ، یا خوشه بودن خدا » و منکر ارج و اصالت انسان و ارج و اصالت گیتی هست . همه وعظهای اخلاقی و دینی، استواربروجود چنین فردی هست که ارج و اصالت خود را گم کرده است .